



A Critical Analytical Evaluation of the Doubt of Authoritarianism in the Social Life and Governance Method of the Prophet (PBUH) in Dealing with the Jews of Banu Qaynuqa

Abolfazl Sadeghi¹ , Seyyed Mohammad Naqib² , Sakineh Akhund³ 

1. PhD student of Comparative Interpretation, University of Quranic Sciences and Education. Qom, Iran (Corresponding Author); sadeghi9610@gmail.com
2. Associate Professor, University of Quranic Sciences and Education. Qom, Iran; nagheb@quran.ac.ir
3. Assistant Professor, University of Quranic Sciences and Education. Qom, Iran; s.akhond@yahoo.com

Abstract

One of the issues that requires careful study and analysis in the governance method and social life of the Prophet (PBUH) is the presence or absence of authoritarianism in his acts, which has been the subject of many doubts in order to lacerate his holy personality and distort his divine status. The main problem of this article is that some have raised doubts by citing certain verses and historical sources and thus, in their opinion, have proven the authoritarianism of the Prophet (PBUH). This makes it necessary to accurately understand these doubts, provide a logical and convincing response to them, and defend the sanctity of the Prophet (PBUH). In this study, conducted using a desk-based approach, critical analysis, and a cross-section of historical and exegetical texts from both Shiite and Sunni, doubts were presented and logical answers were provided regarding the analysis of the Prophet's authoritarian performance, focusing on the Battle of Banu Qaynuqa.

The findings of this research concluded that numerous verses, hadiths, and historical narrations confirm the absence of authoritarianism and despotism in the Prophet's social life and governance style. All objections and doubts raised in this regard are unfounded, and no trace of authoritarianism can be observed, especially in his dealings with the Jews of Banu Qaynuqa.

KEYWORDS: Authoritarianism, Battle of Banu Qaynuqa, Prophet Muhammad (PBUH), Jews, Governance Method, Doubt Research.

Research Article



Received: 2024-05-27 ; Received in revised from: 2024-06-22 ; Accepted: 2024-06-28 ; Published online: 2025-03-10

©The Author(s). Published by: Department of Qur'anic Exegesis and Sciences



 shobhe.quran.ac.ir

ارزیابی تحلیلی انتقادی شبهه اقتدارگرایی در سیره اجتماعی و روش حکومتی پیامبر اکرم (ص) در برخورد با یهودیان بنی قینقاع

ابوالفضل صادقی^۱، سید محمد نقیب^۲، سکینه آخوند^۳

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم. قم. ایران (نویسنده مسئول)؛

sadeghi9610@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم. قم. ایران؛ nagheb@quran.ac.ir

۳. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم. قم. ایران؛ s.akhoond@yahoo.com

چکیده

یکی از مسائلی که در روش حکومتی و سیره اجتماعی نبی اکرم (ص)، نیازمند بررسی و تحلیل دقیق است، وجود یا عدم اقتدارگرایی در عملکرد آن حضرت است که دستمایه طرح شبهات فراوانی در جهت ترور شخصیت و تحریف مقام آن حضرت، قرار گرفته است. مسئله اصلی نوشتار حاضر، آن است که عده‌ای با استناد به برخی آیات و منابع تاریخی، شبهاتی مطرح نموده و بدین سان، به زعم خود، اقتدارگرایی شخص پیامبر اکرم (ص) را اثبات نموده‌اند که شناخت دقیق این شبهات و پاسخ‌گویی مستدل و متقن به آن‌ها و دفاع از ساخت مقدس پیامبر (ص) را امری بایسته و ضروری، ساخته است. در پژوهش حاضر که به صورت کتابخانه‌ای و با روش تحلیل انتقادی و تتبع در میان کتب تاریخی و تفسیری فریقین صورت پذیرفته، به طرح شبهات و پاسخ‌های مستدل با موضوع تحلیل عملکرد اقتدارگرایی پیامبر (ص) با محوریت غزوه بنی قینقاع پرداخته شده است. نتایج حاصل از این پژوهش، حاکی از آن است که آیات، روایات و گزارش‌های تاریخی فراوانی بر نبود اقتدارگرایی و وجود استبداد در سیره اجتماعی و روش حکومتی آن حضرت، تأکید دارند و تمامی ایرادها و شبهات مطرح شده در این باره، بی اساس بوده و هیچ گونه اثری از اقتدارگرایی، خصوصاً در جریان برخورد ایشان با یهودیان بنی قینقاع، مشاهده نمی‌گردد.

کلیدواژه‌ها: اقتدارگرایی، غزوه بنی قینقاع، پیامبر اکرم (ص)، یهود، روش حکومتی، شبهه پژوهی.

۱. بیان مسئله

نبی اکرم (ص) به عنوان اشرف مخلوقات، سبب خلقت و اعظم انبیای الهی، نسبت به تمامی انسان‌ها، با ملایمت و مهربانی رفتار می‌نمود. این خصلت ستودنی، باعث گردید که ایشان در طول ۲۳ سال رسالت خویش، دل‌های بسیاری را شیفته مکتب اسلام نموده و از ضلالت و گمراهی، به حق و صراط مستقیم هدایت نماید. رحمت و مهربانی آن حضرت، به گونه‌ای فراگیر بود که حتی با کسانی که سال‌ها با ایشان دشمنی کرده بودند با مدارا و گذشت برخورد می‌نمود. اهمیتِ مطلب تا بدان جاست که خدا در آیه ۱۰۷ سوره انبیا رسولش را با عنوان «رَحْمَهُ لِّلْعَالَمِينَ» معزفی نموده و در آیات فراوانی نیز بر رحمت، مهربانی و دلسوزی آن حضرت، تصریح نموده است که در این باره، می‌توان به آیاتی همچون: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران/۱۵۹)، «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَئُوفٌ رَّحِيمٌ» (توبه/۱۲۸)، «وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَطَعَنُوهُ لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ» (آل عمران/۳۲) و «وَأَنِتَّبِعُكُمْ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء/۲۱۵) و «وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/۴) استناد جست؛ اما با این حال، در سال‌های اخیر، هجمه‌های فراوانی بر شخصیت پیامبر اکرم (ص) در ابعاد گوناگون، از داخل و خارج کشور، توسط برخی معاندان، شبهه پراکنان، نواندیشان دینی و مستشرقان وارد گردیده است که حقیقتاً بسیاری از آن‌ها، از روی ناآگاهی و عدم شناخت شخصیت والای آن حضرت و نیز بعضاً از روی غرض ورزی‌های دینی و سیاسی و در جهت عدم گسترش و نفوذ محبوبیت آن حضرت در میان حقیقت جوین و ارادتمندان ایشان، مطرح گردیده که تلاش مذبوحانه نشریه «یولاندز پستن» دانمارک در سال ۲۰۰۵م و نشریه شارلی ابدو فرانسه در سال ۲۰۱۱م، با انتشار تصاویر کاریکاتوری پیامبر (ص) و توهین به مقدسات مسلمانان، تنها مواردی از آن است که انجام تحقیقات و پژوهش‌های جامع و تخصصی را در جهت تبیین شخصیت والای ایشان و نیز عملکرد صحیح و عالمانه ایشان در تمامی وقایع و رویدادهای حیات خویش، برای مردم اقصی نقاط جهان، خصوصاً حقیقت جوین و اسلام دوستان، در جهت آگاه بخشی و رفع شبهات احتمالی، ضرورت می‌بخشد. گفتنی است از آن جاکه سیره اجتماعی و روش حکومتی آن حضرت برای تمامی انسان‌ها، بالأخص مسلمانان، به عنوان الگو، حجت و چراغ راه سعادت، مطرح است؛ از این رو لازم است که تحلیل جامعی در این باره، در زندگی و سیره آن حضرت، مخصوصاً در جنبه‌های تربیتی، اجتماعی و حکومتی، انجام گیرد که همین امر، هدف از انجام تحقیق حاضر

گردیده و شاکله این پژوهش را سامان داده است. گفتنی است که اقتدارگرایی، چنان که در ادامه خواهد آمد، به معنای تبعیت بی چون و چرا از قدرت است که نقطه مقابل آزادی فرد در فکر و عمل است و شخصیت اقتدارگرا کسی است که می خواهد دیگران را با اکراه و زور، تحت کنترل و تسلط خویش در بیاورد؛ اما پیامبر (ص)، هرگز به دنبال چنین چیزی نبودند، چنان که سیره آن حضرت گواه آن است؛ پس می توان گفت که ایشان، دارای یک شخصیت مقتدر و اخلاق نیکویی بودند که دیگران را تحت تأثیر فراوان خویش قرار می دادند و این شخصیت قوی و مقتدر، ریشه در توکل، تقوای درونی، کرامت و عزت نفس ایشان، داشته است. شایان ذکر است به جهت مطالعه موردی و تمرکز بخشی به مطالب و نکات مطرح شده، تمامی شبهات، نقدها و پاسخ های ارائه شده، با محوریت غزوہ بنی قینقاع بیان گردیده است. نکته قابل توجه آن است که علت اصلی انتخاب این واقعه از میان وقایع مختلف حیات پیامبر (ص)، آن است که این موضوع، به تناسب، کمتر مورد توجه پژوهش گران قرار داشته است؛ درحالی که اولین جنگ رسمی و برخورد جدی پیامبر اکرم (ص) با گروه یهودیان بوده و آثار فراوانی را نیز به دنبال داشته است و تحقیق و تتبع پیرامون آن، می تواند نقش مهمی در تبیین هرچه ابعاد موضوع ایفا نموده و نکات ارزشمندی را درباره عملکرد پیامبر (ص) و تحلیل انتقادی شبهه اقتدارگرایی در سیره اجتماعی و روش حکومتی آن حضرت، در برخورد با یهودیان بنی قینقاع، در اختیار پژوهشگران، سیره شناسان و قرآن پژوهان محترم بگذارد.

۲. پیشینه تحقیق

قرآن کریم از زمان نزول تاکنون، همواره مورد مخالفت و هجوم شبهات فراوان دشمنان اسلام قرار گرفته است، چنان که در سال های اخیر، کتاب هایی نیز با عنوان (نقد قرآن) نگاشته شده و انتشار یافته است. ازجمله شبهات مطرح شده، شبهات قرآنی جنگ های پیامبر (ص) و اقتدارگرایی ایشان با یهودیان است که مخالفان اسلام به طرح آن ها پرداخته اند تا بدین سان، به خیال خام خویش، شخصیت پیامبر اکرم (ص) را تخریب نموده و اسلام هراسی و دین گریزی را در سرتاسر جهان، خصوصاً در میان کشورهای غیرمسلمان گسترش دهند. گفتنی است که جنگ های پیامبر (ص) با یهود از منظر تاریخی با شبهات فراوانی مواجه بوده است؛ اما در دوران جدید و با پیدایش نگاه نقادانه به قرآن کریم، برخی از دشمنان و غرض ورزان، با مستند نمودن شبهات یاد شده به قرآن کریم، تلاش کرده اند تا به زعم خویش، اعتبار قرآن کریم و دین اسلام را خدشه دار سازند؛ بنابراین مستند اصلی در انتشار شبهات جدید جنگ های پیامبر (ص) با یهود،

همان آیات قرآن کریم است که به اعتقاد آنان، شبهات تاریخی را تأیید نموده است؛ لذا هدف اصلی در این جستار، بررسی مستندات قرآنی و تحلیل انتقادی شبهه اقتدارگرایی در سیره اجتماعی و روش حکومتی پیامبر (ص) در برخورد با یهودیان بنی قینقاع با رویکرد تفسیری و تاریخی است.

گفتنی است که تاکنون پژوهشی جامع و مستقل با محوریت موضوع یاد شده، سامان نیافته و همین موضوع، انگیزه نگارش این جستار گردیده و وجه نوآوری این نوشتار را می‌نمایاند؛ چه بنظر می‌رسد نوع نگرش تخصصی در تبیین این موضوع، کمتر مورد تفتّن پژوهش‌گران بوده است. با این حال، شایسته است به پژوهش‌هایی چند، در این زمینه اشاره گردد که هریک به نوعی، به تحلیل و تبیین یک یا چند بُعد از ابعاد و موضوعات مطرح شده در موضوع مورد بحث، همت گمارده‌اند. ازجمله مقالات ذیل: «تأملی بر دلایل برخورد پیامبر (ص) با یهود مدینه» از امیر اکبری (۱۳۹۰ش) که به موضوع هجرت پیامبر (ص) به مدینه، ضرورت عقد اتحاد با تمامی قبایل و از جمله یهود، جهت حفظ وحدت و عدم خیانت پرداخته و در ادامه، تبیینی از درگیری‌های پیامبر (ص) با یهودیان بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه، ارائه نموده است؛ «آیات مرتبط با رخدادها؛ سرانجام یهود بنی قینقاع» از محمد اسماعیل نوری زنجانی (۱۳۹۳ش) که به تبیین حوادث ماه شوال و پیدایش غزوه بنی قینقاع و سرانجام آن و نیز آیات مربوطه پرداخته است؛ «راهبرد پیامبر اکرم (ص) در برابر فتنه‌های یهودیان مدینه» از حبیب زمانی محبوب (۱۳۹۳ش) که به تبیین راهبردهای پیامبر اکرم (ص) در برخورد با یهودیان مدینه، خصوصاً درباره غزوات بنی نضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه پرداخته است؛ «مقایسه تحلیلی نحوه انعکاسی غزوه بنی قینقاع در قرآن کریم و منابع تاریخی» از بهمن زینلی و سید محمد صادق حسینی کجانی (۱۳۹۷ش) که به تشریح کیفیت تقابل یهود بنی قینقاع با رسول خدا (ص) در قرآن کریم و منابع تاریخی پرداخته است؛ «بررسی و نقد سه شبهه در دایره المعارف لیدن، پیرامون برخورد پیامبر (ص) با اهل کتاب» از سید محمد اسماعیلی (۱۳۹۸ش) که به تبیین سه شبهه پیرامون برخورد پیامبر (ص) با اهل کتاب، خصوصاً برخورد آن حضرت، با یهودیان بنی قینقاع و بنی قریظه پرداخته است.

۳. مفهوم‌شناسی

در ابتدای کار، لازم است که به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی واژگانی همچون: «شبهه»، «اقتدار» و «اقتدارگرایی» به طور مختصر پرداخته شود تا درک بهتری از مباحث پیش رو، فراهم آید.

معنای لغوی و اصطلاحی «شبهه»: «شبهه» بر وزن فَعَلَه است. اهل لغت آن را «التباس» معنا کرده‌اند (رک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۵۰۳؛ جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۳۴۵) که به نظر می‌رسد، این معنا با توجه به اثر آن است؛ زیرا شبهه به مقداری از شباهت اطلاق می‌شود که به طور معمول، سبب التباس و اشتباه می‌گردد. کلمه «شبه» بر مشابه بودن دو چیز و هم شکل بودن دو چیز از نظر رنگ و صفت دلالت می‌کند و این که گفته می‌شود، امر مشتبه شد یعنی کار به مشکل رسید (رک: ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۲۴۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۴۳) درواقع می‌توان گفت که شبهه، به معنای مشابهت و پوشیدگی است و چیزی را که حق و باطل در آن معلوم نیست، شبهه می‌نامند (معین، ۱۳۷۱ش: ج ۲: ۲۵۳)؛ لذا شبهه درجایی مطرح است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشوند. معانی دیگری چون: اشتباه، احتمال اشکال و شک نیز دارد و همچنین اموری که جواز و حرمت، صحت و فساد و حق و باطل در آن، اشتباه شده باشد را شبهه می‌نامند (رک: معارف، ۱۳۸۹ش: ۳۷۳-۳۷۲).

معنای مفاهیم «اقتدار» و «اقتدارگرایی»: اقتدار، مصدر باب افتعال بوده و یکی از مفاهیم همسوی قدرت است که از ریشه (قدر) به معنای قدرت و توانایی است (رک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۵۷؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۴۴۹). اقتدار، صفت فرد یا مقامی است که افراد تحت اقتدار به راحتی از دستورات او اطاعت می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۸۱ش: ۴). اقتدار (Authority)، با نوعی ارج و شکوه و به طور دقیق‌تر با یک اعتماد و اتکال شخصی یا جمعی به کسی که اقتدار به او نسبت داده شده است، همراه است؛ لذا اقتدار چیزی نیست که شخص یا نهادی آن را فی نفسه و بالاستقلال داشته باشد بلکه معنایی است که در ربط با دیگران و در طی یک فرآیند اجتماعی پدید می‌آید و اشاره به نوعی شناسایی و اقرار به صلاحیت‌ها و کفایت‌هایی دارد که نزد دیگران، آشکار گردیده است (رک: شجاعی زند، ۱۳۷۶ش: ۲۰۷-۲۱۱) درواقع می‌توان گفت که اقتدار به نوعی، قدرت مشروع و مقبولی است که در شرایط مقتضی، مورد اطاعت و فرمانبرداری قرار می‌گیرد؛ از این رو آن را قدرت مبتنی بر رضایت دانسته‌اند. در اقتدار، توجیه و استدلالی نهفته است که آن را از شکل قدرت عریان خارج ساخته و برای موضوع قدرت، پذیرفتنی می‌کند؛ از این رو گفته می‌شود که اقتدار برای پیروان و تبعیت‌کنندگان، خصلت بیرونی ندارد. همچنین باید اشاره نمود که واژه فرانسوی (اتوریته) نیز در معانی (قدرت، نفوذ مادی یا معنوی و اقتدار) (معین، ۱۳۷۱ش: ج ۱: ۲۴۸) و نیز در معانی (توانایی، اختیار، اعتبار، قدرت، اجازه، نفوذ و تسلط) آمده است (<https://abadis.ir/entofa/authority>).

در تکمیل بحث، باید گفت که (اقتدار) از مفاهیم همسوی قدرت است که در لغت آن، مفهوم اندازه‌گیری و قدرت داشتن بر امری، موجود است (رک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶: ۲۳۹؛ بستانی، ۱۳۷۵ش: ۶۳). این واژه با ورود به دنیای سیاست با نوعی مشروعیت و پذیرش اعمال قدرت همراه است؛ بنابراین می‌توان گفت که اقتدار، قدرتی است که مشروعیت آن پذیرفته شده است، حال بر اساس سنت یا قانون (آشوری، ۱۳۷۴ش: ۲۴۷). گفتنی است که مشروعیت به لحاظ لغوی در فارسی و عربی، به معنای مطابقت با احکام شرع و دین است؛ اما در انگلیسی و در کاربرد آن در علم سیاست، بنا بر نقل وینسنت (Vincent)، معادل واژه (Legitimacy) است که هم ریشه‌کلماتی همانند: (Legal) قانونی، (Legislation) قانون‌گذاری، (Legislator) قانونگذار است؛ بنابراین به معنای قانونی بودن و حقانیت است به این معنا که حاکمان، حق دارند بر مردم حکمرانی کنند و مردم نیز باید از آنان اطاعت نمایند؛ بنابراین مشروعیت، ارتباط نزدیکی با مفهوم تعهد و التزام به فرمانبرداری دارد (وینسنت، ۱۳۷۱ش: ۶۵). گفتنی است که ماتی‌ه دوگان (Dugan) معتقد است که مشروعیت، باور به این امر است که اقتدار حاکم بر هر کشور حق دارد که فرمان صادر کند و شهروندان نیز موظفند، به آن گردن نهند (دوگان، ۱۳۷۴ش: ۴). عبدالحمید ابوالحمد نیز مشروعیت را باوری می‌داند که بر اساس آن، حق فرمان دادن برای رهبران و وظیفه فرمان بردن برای شهروندان، محقق می‌شود (ابوالحمد، ۱۳۵۳ش: ۲۴۵). برخی دیگر از اندیشمندان نیز به همین معنا از مشروعیت اشاره نموده‌اند؛ بنابراین می‌توان گفت که مشروعیت در علم سیاست، نتیجه تحقق دو امر است: یکی وجود حق حکومت برای حاکمان و دیگری لزوم شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت شونده‌گان؛ از این رو مشروعیت، به عنوان اساس حاکمیت و عاملی در تبدیل قدرت به اقتدار محسوب می‌گردد. نکته مهم آن است که در مشروعیت، بحث از توجیه اعمال قدرت و گردن نهادن است، حال منبع توجیه از هر جا که باشد، همانند عقلانیت، زور، فره ایزدی و سنت (لاریجانی، ۱۳۷۲ش: ۱۵۴)؛ لذا می‌توان گفت که در اقتدار که با مشروعیت پیوندی تنگاتنگ دارد، نوعی رضایت مندی، قانونمندی و خواست مردم هست، برخلاف قدرت که می‌تواند، مشروع یا نامشروع باشد (سیدباقری، ۱۳۹۰ش: ۷۱)؛ اما درباره اقتدارگرایی (Authoritarianism) باید اشاره نمود که این کلمه، از واژه فرانسوی (Authorite) به معنای قدرت و آمریت گرفته شده و نوعی از آشکال حکومت است که در آن حاکمان، خواهان اطاعت تردید ناپذیر از اتباع حکومت‌اند. به طور سنتی، اقتدارگرایان خواستار آن هستند

که عقاید و رفتار، بیشتر از سوی حکومت‌ها تعیین شود و در مقابل، به انتخاب فردی اهمیت کمتری می‌دهند؛ اما این امکان وجود دارد که در برخی حوزه‌ها، اقتدارگرا باشد و درعین حال، در حوزه‌های دیگر لیبرال. اقتدارگرایی، به آسانی این روزها به واژه‌ای طعنه آمیز تبدیل شده و به حکومتی بسیار مغرور و نابردبار اشاره داشته و گاه دقیقاً به معنی کلمه قدیمی‌تر استبدادگرایی است (رک: مک لین، ۱۳۸۱ش: ۵۳-۵۴). به عبارت دیگر، اقتدارگرایی، باوری است که بر پایه آن، اراده مردم باید در دست یک قدرت برتر، اعم از یک فرد یا گروه یا بر مبنای یک عقیده باشد (میرشکاری، ۱۳۹۶ش: ذیل واژه اقتدارگرایی).

۴. بنی قینقاع

بنی قینقاع، قبیله‌ای بوده‌اند که در صدر اسلام در مدینه سکونت داشتند (یا قوت حموی، ۱۴۱۶ق، ج ۴: ۴۲۴). برخی در یهودی تبار بودن این قبیله، تردید نموده و آنان را از نسل بنی اسرائیل (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۸۲) یا برخی دیگر دانسته‌اند؛ اما محققان، در ریشه یهودی آنان تردیدی ندارند (فرهانی منفرد، ۱۳۷۵ش، ج ۴: ۴۷۰). در گزارشی، قبیله بنی قینقاع نخستین ساکنان منطقه مدینه معرفی شده‌اند؛ زیرا آن هنگام که جمعی از بنی اسرائیل، همراه با حضرت موسی (ع) برای انجام مناسک حج به مکه رفته بودند، در راه بازگشت به منطقه‌ای رسیدند که مشخصات آن منطقه را همانند مشخصات محل زندگی آخرین پیامبر الهی که در تورات ذکر شده بود، یافتند؛ از این رو، در آنجا ساکن گردیده و در ادامه، گروهی از اعراب نیز به آنان ملحق شدند. با این حال، برخی تاریخ نگاران، عمالقه را نخستین ساکنان مدینه دانسته و بنی قینقاع را قبیله دوم ساکن شده در مدینه معرفی نموده‌اند (سمهودی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۱۲۶). نکته قابل توجه این که، بنی قینقاع برخلاف بنی نضیر و بنی قریظه (دو قبیله از یهودیان مدینه) که با قبیله اوس، پیمان بسته بودند با قبیله خزرج، هم پیمان شده بودند (طبری، ۱۹۸۲م، ج ۳: ۱۳۶۱؛ ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۵۴۰) و بنابر نقل‌های تاریخی، میان بنی قینقاع، بنی قریظه و بنی نضیر رقابت‌هایی وجود داشته و بارها با هم جنگیده بودند (خالد، ۱۴۰۶ق: ۳۹). در برخی منابع تاریخی از مخیربیک به عنوان یکی از افراد سرشناس بنی قینقاع نام برده شده که در جنگ اُحد به شهادت رسید (ابن سعد، ۱۹۶۸م، ج ۱: ۳۸۹؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۲۵). عبدالله بن سلام را نیز از بنی قینقاع دانسته‌اند که سرانجام، مسلمان شد (ابن حبان، ۱۳۹۳ق، ج ۳: ۲۲۸؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۹۲۱). بنی قینقاع در جنوب غربی مدینه می‌زیستند و دارای قلعه‌های مهمی بودند. آنان برخلاف دیگر یهودیان

ساکن مدینه، زمین کشاورزی و نخلستان نداشتند و زرگری، از پیشه‌های مهم آنان بود (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۰۹). بازار بنی قینقاع نیز هنگام ظهور اسلام، از مشهورترین بازارهای اعراب بوده است (رک: ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲۲: ۳۵۷؛ جواد علی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴: ۵۹) و به نوعی می‌توان گفت که قدرت اقتصادی مدینه، در اختیار قبیله بنی قینقاع بوده است (سبحانی، ۱۳۸۵ش: ۵۱۲).

بنی قینقاع، نخستین قبیله از یهودیان مدینه بودند که پیمان خود را با پیامبر اسلام (ص) شکستند (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷۷). پیامبر (ص) پس از اتمام حجت با آنان، در پانزدهم شوال سال دوم هجری، علیه آن‌ها اعلام جنگ نمود (رک: ابن سعد، ۱۹۶۸ق، ج ۲: ۲۲؛ مسعودی، بی تا: ۲۰۶). با آغاز جنگ، یهودیان بنی قینقاع به قلعه‌های خود رفتند و پیامبر (ص) آنان را در قلعه‌هایشان محاصره نمود. پس از گذشت پانزده روز، یهودیان بنی قینقاع در برابر پیامبر (ص) تسلیم شدند (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۴۸۰) آن حضرت دستور داد تا همه را بازداشت کنند و قصد کشتن آنان را داشت (رک: واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷۷؛ ابن سعد، ۱۹۶۸ق، ج ۲: ۲۲)؛ اما با اصرار منافق معروف مدینه، عبدالله ابن اُبی که هم پیمان آنان بود، اموالشان را مصادره و آنان را تبعید نمود (رک: واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷۸؛ ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۴۸) و این جنگ، بدون خونریزی و درگیری به نفع مسلمانان، پایان یافت. در ادامه، بنی قینقاع به منطقه شام تبعید گردیدند و در منطقه اِذْرَعَات، ساکن گردیدند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۰۹).

۵. واکاوی دلایل وقوع غزوه بنی قینقاع

اگر جنگ‌های پیامبر اکرم (ص)، مورد تحلیل و بررسی عمیق قرار گیرد، روشن می‌گردد که غالباً جنبه دفاعی داشته‌اند و جنگ‌هایی که برحسب ظاهر، جهاد ابتدایی ارزیابی می‌شوند، درحقیقت آن‌ها نیز نبردی دفاعی بوده‌اند؛ یعنی توطئه‌ای علیه جامعه اسلامی وجود داشته و آن حضرت، به جهت دفع فتنه قطعی دشمن و کاهش دادن تعداد کشته‌های احتمالی، پیش دستی می‌کردند تا از خونریزی و کشتار زیاد مسلمانان ممانعت کنند و جنگ بنی قینقاع نیز شاهد همین مدعاست که شرح آن در ادامه، خواهد آمد.

تحقیق و تتبع در منابع تاریخی، روشن می‌سازد که پس از هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه و قدرت یافتن مسلمانان، یهودیان بنی قینقاع موقعیت خود را در خطر دیدند و به همین دلیل، با نشر اشعار توهین‌آمیز، درصدد تضعیف پیامبر (ص) و مسلمانان برآمدند (سبحانی، ۱۳۸۵ش: ۵۱۲). آن حضرت با یهودیان پیمان صلح بست و به آنان اجازه داد تا در مدینه بمانند، به شرط آن که کسی را

علیه مسلمانان یاری نکنند (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج: ۱؛ ۱۷۶)؛ اما بنی قینقاع، نخستین قبیله از یهود بودند که این پیمان را شکستند و با مسلمانان، به ستیز برخاستند (رک: واقدی، ۱۴۰۹ق، ج: ۱؛ ۱۷۷؛ ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ج: ۲؛ ۴۷).

روایت مؤرخان درباره آغاز این ماجرا و شروع غزوه بنی قینقاع، در مجموع، دربردارنده سه مطلب است:

۱. پیامبر اکرم (ص) پس از بازگشت از بدر، بنی قینقاع را در بازارشان، گرد آورد و از آنان خواست که از شکست قریش، عبرت بگیرند و اسلام آورند؛ اما یهودیان درپاسخ گفتند که جنگاور هستند و همانند قریش، تن به شکست نخواهند داد.

۲. زنی مسلمان، به قصد فروش شیر یا خرید زیور به بازار بنی قینقاع رفت و زرگری یهودی به او اهانت نمود و او را به سُخره گرفت. مردی مسلمان به یاری و پشتیبانی آن زن شتافت و یهودی را کُشت و در ادامه، خودش، به دست دیگر یهودیان کشته شد. خبر این ماجرا به پیامبر اکرم (ص) رسید و آن حضرت، آماده پیکار با آنان گردید.

۳. هنگامی که آیه ۵۸ سوره انفال بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید، آن حضرت با اظهار بیمناکی از بنی قینقاع، به جنگ آنان رفت: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِثِينَ»؛ و اگر از گروهی بیم خیانت داری [پیمانشان را] به سویشان بینداز [تا طرفین] بطور یکسان [بدانند که پیمان گسسته است]، زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد...

ابن سعد و ذهبی، به مطلب اول اشاره نموده‌اند (ابن سعد، ۱۹۶۸م، ج: ۲؛ ۲۲؛ ذهبی، ۱۴۱۰ق، ج: ۲؛ ۱۴۶)؛ ابن هشام و ابن اثیر به مطالب اول و دوم اشاره نموده‌اند (ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ج: ۲؛ ۴۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج: ۲؛ ۱۳۸)؛ واقدی مطالب دوم و سوم را ذکر نموده است (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج: ۱؛ ۱۷۶) و طبری و ابن خلدون نیز با تلفیق مطالب اول و سوم معتقدند که پس از امتناع یهودیان از پذیرش سخنان پیامبر (ص)، این آیه نازل گردیده است (طبری، ۱۹۸۲م، ج: ۳؛ ۱۳۶۲؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳ش، ج: ۲؛ ۴۳۲). ضمناً برخی مفسرین همچون طوسی و طبرسی نیز به این موضوع اشاره نموده‌اند که آیه یاد شده، در شأن یهود بنی قینقاع، نازل گردیده است (طوسی، بی‌تا، ج: ۵؛ ۱۴۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج: ۴؛ ۸۵۰).

قابل توجه آن‌که با شکست بنی قینقاع که از شجاع‌ترین گروه اهل کتاب در مدینه بودند، دیگر یهودیان نیز از قدرت پیامبر (ص) ترسیدند و تا مدتی از تعرض به مسلمانان، دوری نمودند (صلابی، ۱۴۲۸ق: ۹۱). مسلمانان نیز با شکست آنان، اعتماد به نفس بیشتری یافتند و ترس و تردید را کنار گذاشتند (سید جعفر مرتضی،

۱۴۲۶ق، ج ۷: ۴۰). با اخراج یهودیان بنی قینقاع از مدینه، وحدت سیاسی- مذهبی در مدینه حاکم گردید و اکثریت مدینه، به دست مسلمانان افتاد (سبحانی، ۱۳۸۵ش: ۵۱۶). با این جنگ، پیامبر (ص) قاطعیت خود را در امر حکومت نشان داد و بر پندار یهودیان که تسامح پیامبر (ص) را ناشی از ترس ایشان می‌دانستند، خط بطلان کشید (معروف حسنی، ۱۴۱۶ق: ۳۷۵). برخی بر این باورند که غزوه بنی قینقاع، آزمایشی برای مردم مدینه و خصوصاً خزرجیان بود که پایبندی آنان به پیامبر (ص) و دین اسلام در برابر پیمان‌های قبیله‌ای سنجیده شود که البته در این آزمایش، بیشتر مردم، مگر اندکی همانند عبدالله بن اُبی، پایبندی خود به اسلام را نشان دادند (سلهه، ۱۴۲۶ق: ۱۲۴). گفتنی است که عبدالله بن اُبی، در این ماجرا نقشی دوگانه داشت؛ از سویی ظاهراً یهودیان را به سرکشی و تحصّن در حصار تحریک کرده بود و از سویی دیگر، از پیوستن به آنان سرباز می‌زد. او پس از اسارت آنان، از پیامبر (ص) خواست که از خون متحدانش درگذرد و بر این خواسته، آنچنان پافشاری نمود که پیامبر (ص)، او و یهودیان را لعنت نمود و به تبعید آنان حکم داد (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۲۹). به نظر می‌رسد که پذیرفتن این درخواست از سوی پیامبر اکرم (ص)، به این دلیل بوده که از سویی، قلب پیروان عبدالله بن اُبی، به آن حضرت متمایل گردیده و زمینه همراهی آنان، با جامعه اسلامی فراهم آید و از سویی دیگر، توان جامعه اسلامی، تنها صرف دشمنان اصلی شود (سیدجعفر مرتضی، ۱۴۲۶ق، ج ۷: ۴۲). قابل ذکر آن‌که از قلعه‌های بنی قینقاع، سلاح و ابزار زرگری فراوانی، نصیب مسلمانان گردید (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷۹) و پیامبر (ص)، غنائم بدست آمده را بین اصحاب خویش، تقسیم نمود (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۴۸۱؛ مسعودی، بی تا: ۲۰۷).

۶. تبیین شبهه

به گفته برخی مورخان همچون واقدی و طبری و برخی مفسران همچون طوسی و طبرسی، آیه ذیل، در شأن یهود بنی قینقاع، نازل گردیده است: «وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (انفال/ ۵۸).

برخی از مخالفان اسلام با استناد به ظاهر آیه یاد شده، به طرح شبهه (جواز شکستن قرارداد، در صورت ترس خیانت از طرف کفار) پرداخته و گمان کرده‌اند که ترس و ظن، نسبت به خیانت طرف مقابل، می‌تواند معیار نقض معاهده باشد و معتقدند که شاهد تاریخی آن، جنگ بنی قینقاع است؛ چنان‌که پیامبر (ص)، گناه یک یهودی در اهانت به یک زن مسلمان و ترس از فتنه احتمالی بنی قینقاع را بهانه حمله و قتل عام آنان قرار داده است (رک: سها، ۱۳۹۳ش: ۶۸۱) و این

پیمان شکنی را به نوعی، می‌توان با اقتدارگرایی، ستم‌ورزی و سلطه‌جویی ایشان، مرتبط دانست.

۷. ارزیابی و نقد

در پاسخ به شبهه فوق، تحلیل و بررسی تفسیری آیه از جهت سبب نزول، واکاوی دلایل غزوه بنی قینقاع، تحلیل ابعاد تاریخی موضوع و نیز تبیین ابعاد فرهنگ نقض معاهده در قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم (ص) ضروری می‌نماید که با تحقیق و تتبع، می‌توان به نکات و دلایل بسیاری، استناد جست که به اهم آنان، اشاره می‌گردد.

۱. شبهه اهتمام پیامبر (ص) بر قتل عام بنی قینقاع و عدم بخشش و گذشت ایشان، نسبت به یهودیان، مخالف الگوی اخلاقی ایشان در قرآن کریم و سیره آن حضرت است؛ چنان‌که قرآن کریم در آیات فراوانی بر رحمت، مهربانی و دلسوزی آن حضرت، تصریح نموده است که در این باره، می‌توان به آیاتی همچون: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران/۱۵۹)، «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۲۸) و «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/۴) اشاره نمود. مضافاً بر این‌که، از برخی روایات، چنین استفاده می‌شود که وفای به عهد در سیره نبوی نیز از اهمیت بالایی برخوردار بوده است؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق (ع) در این باره، چنین آمده است: پیامبر (ص) با مردی قرار گذاشت که در کنار صخره مشخصی منتظر او بماند. رسول خدا (ص) به او فرمود: من در اینجا منتظر می‌مانم تا برگردی. پس از مدتی، حرارت آفتاب شدت یافت و اصحاب گفتند: ای رسول خدا! ای کاش، به سایه می‌آمدید تا آفتاب شما را نیاز دارد. پیامبر (ص) درخواست آنان را نپذیرفت و فرمود: من با آن مرد، در اینجا قرار گذاشته‌ام و در همین جا منتظر او می‌مانم و چنان‌چه او نیامد، خُلف وعده، از طرف او خواهد بود (رک: صدوق، ۱۳۸۵ق، ج ۱: ۷۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۶: ۲۹۳).

۲. دلیل دیگر، آن است که اصل پایبندی به معاهدات و پیمان نامه‌ها، یکی از مهم‌ترین سفارش‌های قرآن کریم است و نقض عهد، از مصادیق فساد در زمین و زیانکاری انسان‌ها دانسته شده است، آنجا که خدای متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره/۲۷)؛ همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آن‌چه را خدا به پیوستنش امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند؛ آنانند که زیانکارانند.

گفتنی است که حرف «ما» در عبارت «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» موصول و مفید عموم است و شامل همه پیوندها از جمله پیوندهای اجتماعی همانند معاهدات می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱: ۱۵۵) ضمناً عبارت «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» عطف تفسیری است با این بیان که سبب فساد در روی زمین، قطع پیوندهایی است که خداوند متعال، امر به وصل آن‌ها نموده است، از جمله معاهدات: (رک: سید قطب، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ۵۲؛ شبّر، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ۸۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱: ۱۰۵)؛ بنابراین می‌توان گفت که از دیدگاه قرآن کریم، لزوم پایبندی به معاهده با هدف حفظ عدالت و پیشگیری از فساد اجتماعی وضع گردیده است و نقض معاهده، یکی از عوامل مهم فساد بر روی زمین خواهد بود.

۳. دلیل دیگر، آن است که اهتمام به پایبندی عهد و پیمان نامه، در روایات فراوانی، مورد تأکید قرار گرفته است که به جهت اختصار مطلب، تنها به سه مورد آن، از منابع روایی فریقین، اشاره می‌گردد.

الف. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»؛ کسی که پایبند عهد و پیمان خویش نیست، دین ندارد (رک: احمد حنبل، ۱۴۲۱ ق، ج ۲۰: ۴۲۳؛ وژام، ۱۴۱۰ ق، ج ۲: ۲۲۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۹: ۱۹۸).

ب. امام علی (ع) فرمود: «أَصْلُ الدِّينِ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ»؛ اساس دین، ادای امانت و وفای به عهد است (رک: تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱: ۹۴؛ محمدی ری شهری، ۱۳۸۶ ش، ج ۳: ۲۸۷).

ج. امام باقر (ع) فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِيهَا آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ»؛ سه چیز است که هیچ کس درباره آنها عذرش پذیرفته نیست: برگرداندن امانت به صاحبش نیک باشد یا بد، وفای به عهد با نیک و بد و نیکی کردن به پدر و مادر، خوب باشند یا بد (رک: کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۱۶۲؛ بخاری، ۱۴۲۲ ق، ج ۴: ۱۰۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۹: ۷۱).

۴. نکته دیگر، آن است که لزوم پایبندی به عهد و پیمان، در بین تمامی مردم، یک امری فطری است و کمتر واجبی را می‌توان همچون وفای به عهد، مثال آورد که در میان مردم جهان با تمام اختلافاتشان، مورد اتفاق و تأکید باشد. چنان‌که امام علی (ع) در بخشی از فرمایشات خویش در نامه ۵۳ به این مطلب صریح نموده و می‌فرماید: «...فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشَتُّبِ أَرْئِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ...»؛ هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در

افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند (سیدرضی، ترجمه دشتی، ۱۳۸۴ش: نامه ۵۳)؛ بنابراین می‌توان گفت که معاهدات و پیمان‌ها، از بنیان‌های حیات جامعه انسانی بوده و نقض آن‌ها، تنها با استناد به گمان ترس خیانت از طرف مقابل، اساسی جامعه انسانی را مختل می‌سازد.

۵. با توجه به این‌که برخورد مسلمانان با بنی قینقاع بدون خونریزی و حتی رها شدن یک تیر از سوی طرفین پایان پذیرفت و این‌که برخی همانند ابن هشام در مورد این حادثه، از کلمه «غزوه» استفاده نکرده‌اند (ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ۴۷)؛ می‌توان دریافت که حکم یهود بنی قینقاع نیز همانند یهود بنی نضیر، تبعید بوده و نه قتل عام و کشتار و این مطلب از قرآن کریم نیز قابل دریافت است، چنان‌که خداوند متعال در آیه ۳ سوره حشر می‌فرماید: «وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ»؛ و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آن‌ها را در دنیا عذاب می‌کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند. لازم به ذکر است که این آیه به اتفاق مفسران، در مورد تبعید یهود بنی نضیر، نازل شده است (رک: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۸: ۲۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹: ۵۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹: ۳۸۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴: ۲۳۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹: ۲۰)، لیکن با توجه به مشابَهت جرم بنی نضیر و بنی قینقاع که همانا افساد فی الارض بدون انجام قتل و سرقت بوده است، می‌توان دریافت که حکم آنان نیز در دین اسلام، تبعید خواهد بود.

۶. حکم تبعید یهود از طرف خدا تشریع شده است و منصرف شدن پیامبر اکرم (ص) از این تصمیم، آن‌هم با اصرار یک منافق (عبدالله ابن ابی)، هرگز پذیرفتنی نیست؛ چرا که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است (احزاب/۳۶).

۷. توجه و دقت در مفاد آیه (انفال/۵۸) روشن می‌سازد که این آیه، خطاب به پیامبر (ص) است و چنان‌چه دلالت آن بر جواز شکستن قرارداد در صورت ترس از خیانت کفار صحیح باشد، امثال آن، برای آن حضرت نیز لازم‌الاجرا بوده است، خصوصاً که ترس از خیانت همواره از سوی طرف‌های معاهده با ایشان وجود داشته است؛ اما آن‌چه از سیره پیامبر اکرم (ص) در موضوع معاهدات برداشت می‌شود، برخلاف این تصور است؛ چنان‌که پیامبر (ص)، معاهده حدیبیه با

مشرکین عرب را به دلیل ترس نسبت به آنان، نقض نکرد و در فرض ترس آن حضرت از خیانت دشمنان، می‌توان با صراحت گفت که ترس ایشان از خیانت مشرکین به مراتب، بیش از یک گروه یهودی بوده است؛ زیرا آنان نسبت به یهود، از قدرت و تمکن بیشتری برخوردار بوده‌اند؛ از این رو هیچ روایتی، مبنی بر نقض عهد نبی اکرم (ص)، گزارش نشده است و بررسی‌های انجام شده توسط محققین، درباره معاهدات پیامبر (ص)، نشان می‌دهد که آن حضرت، همواره بر عهد و پیمان‌های خویش، پایبند بوده‌اند (رک: احمدی میانجی، ۱۴۱۹ق: ذیل معاهدات پیامبر (ص) با مشرکین و یهود).

۸. گرچه در ظاهر آیه (انفال/۵۸)، اشاره صریحی به معاهده نشده است؛ اما از لوازم آن، می‌توان دریافت که آیه دلالت بر چگونگی نقض معاهده دارد، چه آن که لازمه کلمه «خِیَانَةً» عهد و پیمان است؛ از این رو «فَأَنذِرْ إِلَيْهِمْ» نیز بیانگر نقض عهد است؛ اما استفاده از مصدر (خوف) که بیانگر ظن است (مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ج ۳: ۱۴۵)، باعث گردیده است تا گمان شود که ترس و ظن نسبت به خیانت طرف مقابل، می‌تواند معیار نقض معاهده باشد؛ بنابراین برخی از مفسران، با درک شبهه یادشده، ترس در آیه را ترس از قرائنی دانسته‌اند که از آن‌ها نسبت به وقوع خیانت طرف مقابل، علم حاصل می‌گردد (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵: ۴۹۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۲۱۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹: ۱۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش، ج ۷: ۲۱۸).

۹. نکته دیگر، آن است که آیه (انفال/۵۸)، هیچ دلالتی بر شبهه یاد شده ندارد؛ زیرا در مورد دلالت آن بر نقض معاهده، سه حالت ذیل متصور است که تنها حالت دوم می‌تواند صحیح باشد: الف) ترس از خیانت، معیار نقض معاهده است (نقض پیش‌دستانه ظنی). ب) علم به وقوع خیانت (بدون وقوع خیانت)، معیار نقض معاهده است (نقض پیش‌دستانه علمی). ج) وقوع خیانت، معیار نقض معاهده است (نقض پیشین). حالت اول با شبهه یاد شده تناسب دارد؛ اما حالت دوم و سوم، مخالف آن هستند؛ بنابراین آیه شریفه، دلالتی بر جواز نقض معاهده بر اساس ترس ناشی از ظن ندارد (رک: مؤدب و عزّتی، ۱۳۹۸ش: ۳۳-۳۲).

۱۰. بررسی جنگ بنی قینقاع نشان می‌دهد که این جنگ نمی‌تواند شاهی برای شبهه یاد شده باشد، چه این که علت این جنگ، در گناه یک یهودی در اهانت به یک زن مسلمان خلاصه نمی‌شود؛ زیرا در دیگر منابع تاریخی، چنان که شرح آن گذشت، بر پیمان شکنی یهود بنی قینقاع پس از جنگ بدر، تصریح شده است (رک: واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷۶؛ ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۴۷)؛ لذا جنگ

بنی قینقاع، به دلیل شورش و دشمنی یهود با نبی اکرم (ص) آغاز گردیده است و شاهد تاریخی یاد شده، برای شبهه پیمان شکنی پیامبر (ص)، به دلیل تتبع ناقص، مخدوش خواهد بود.

۱۱. دلیل دیگر، در تبیین و تحلیل سبب نزول آیه (انفال/۵۸) است که دستاویز طرح این شبهه گردیده است، چراکه انتخاب جنگ بنی قینقاع، به عنوان شاهد تاریخی برای شبهه (جواز شکستن قرارداد در صورت ترس شکستن از طرف کفار)، برگرفته از سبب نزولی است که واقدی به ذکر آن پرداخته و چنین آورده است: «فحدثني محمد، عن الزهري، عن عروة بن زبير، قال: ان رسول الله (ص) لما رجع من بدر حسدوا فأظهروا الغش، فنال عليه جبرئيل بهذه الآية... قال: فلما أنا أخافهم. فسار رسول الله (ص) بهذه الآية، حتى نزلوا على حكمة» (رک: واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷۶)؛ اما واقعیت آن است که این سبب نزول، قابل اعتماد و استناد نیست، چراکه اولاً؛ سبب نزول یاد شده مفرد است و تنها واقدی به ذکر آن پرداخته است، در حالی که این مسئله، از جمله موضوعاتی است که انگیزه زیادی برای نقل آن، وجود داشته است؛ اما هیچ یک از صحابه آن را نقل نکرده اند و تنها عروه که از تابعین است، به نقل آن پرداخته است. ثانیاً؛ روایت مذکور در تعارض با اخباری است که توسط بسیاری از مفسران فریقین، نقل گردیده و آیه را در شأن یهود بنی قریظه (رک: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۴۲: ۱۰؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ۵۴۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵: ۴۹۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۸: ۳۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۱۹۱) یا عموم کافران یهود و نیز همه اقوام با انجام هرگونه خیانت (رک: زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۳۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۶۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۲۱۹؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۱۴۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۹: ۱۱۳) دانسته اند. ثالثاً؛ بسیاری از بزرگان اهل سنت، همچون: احمد حنبل، بخاری، مسلم، نسائی، دارقطنی، ابن جوزی، ذهبی و ابن حجر، احادیث واقدی را متروک دانسته اند (رک: ابن حجر، ۱۳۲۶ق، ج ۹: ۳۶۶؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۳: ۶۴۴).

در جمع بندی و نتیجه گیری مطالب، می توان گفت که با ذکر دلایل یاد شده، به روشنی اثبات گردید که شبهه وارد شده توسط برخی مخالفان، شبهه پراکنان و مغرضان در این باره، مخدوش بوده و اتهام قتل عام، اقتدارگرایی و استبداد جویی پیامبر اکرم (ص) در جنگ بنی قینقاع، منتفی و مردود است.

در بخش پایانی مباحث مطرح شده، در تبیین سیره اجتماعی پیامبر اکرم (ص) باید اشاره نمود، از آن جاکه اخلاق یکی از گسترده ترین و مؤثرترین اسباب ارتباط و تعامل انسان، با جامعه خویش بوده و آن چه به انسان کمک می کند تا بتواند

موفقیت‌های زیادی را در این زمینه کسب نماید، بهره‌گیری از الگوی مناسب اخلاقی است؛ لذا از این منظر، پیامبر (ص)، عالی‌ترین سرمشق اخلاقی برای دنیای بشریت است، چراکه الگو بودن خُلق عظیم نبوی که عامل عمده نفوذ و محبوبیت ایشان در بین امت اسلامی و علت اساسی موفقیت ایشان در نشر دین اسلام بوده، مورد تمجید قرآن کریم قرار گرفته (آل عمران/۱۵۹) و خداوند متعال، ایشان را به داشتن خُلقی عظیم، ستوده است (قلم/۴)؛ از این رو پرداختن به سیره عملی، اجتماعی و روش اخلاقی پیامبر (ص) که جنبه الگویی دارند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در چگونگی اخلاق اجتماعی آن حضرت، محورهای متعددی در گفتار و رفتار، قابل بحث است که به تناسب مطالب مطرح شده در این جستار، به اختصار، تنها به ذکر موضوعاتی همچون: پایبندی به عهد و پیمان و مقدم نمودن عفو و گذشت بر انتقام‌جویی و کینه‌توزی، پرداخته خواهد شد.

شایان ذکر است که در آموزه‌های دینی، وفای به عهد یکی از نشانه‌های دین‌داری، دانسته شده و به اندازه‌ای اهمیت دارد که قرآن کریم، یکی از ویژگی‌های ایمان و نیکوکاری را وفای به عهد شمرده (بقره/۱۷۷) و یکی از شروط ورود به بهشت را پایبندی به عهد و پیمان دانسته است (بقره/۴۰). پیامبر اکرم (ص) نیز که پیام‌آور فرمان الهی بود، الگو و آینه تمام‌نمای عمل به دستورات و فرمان‌های الهی بوده است؛ از این رو آن حضرت، به شدت پایبند عهد و پیمان بودند و از بدقولی و پیمان‌شکنی، منع می‌کردند. پیامبر (ص) پیمان‌های زیادی با افراد و قبایل و طوایف گوناگون می‌بست که برخی از آن‌ها بسیار مهم و دارای تأثیرات بزرگی بودند؛ از جمله دو پیمان عقبه که شالوده حکومت اسلامی را تشکیل دادند و بعدها تأثیرات بزرگی بر جای نهادند. این پیمان‌ها که به روابط مسلمانان با مردم مدینه مربوط می‌شد، سرانجام به هجرت مسلمانان و تدوین قانون اساسی انجامید (رک: حمیدالله، ۱۳۷۷ش: ۷۵). گفتنی است که رسول خدا (ص) از همه مردمان در پایبندی به عهد و پیمان و وفاداری، جدی‌تر بود و هرگز خلاف پیمان و آن‌چه لازمه وفاداری است، عمل نکرد، به‌طوری‌که امام علی (ع) در توصیف آن حضرت فرمود: «كَانَ أَوْفَى النَّاسِ بِذِمَّتِهِ»؛ ایشان از همه مردم نسبت به آن‌چه تعهد کرده بود، وفادارتر بود. سیره مدیریتی پیامبر (ص) نیز بر پایبندی به عهد و پیمان استوار بود و آن حضرت، هرگز خلاف آن عمل نکرد؛ چنان‌که در عمرة القضاء، طبق پیمانی که بسته بود، عمل نمود و قدمی از آن تجاوز ننمود (رک: دلشاد تهرانی، ۱۳۷۳ش: ۴۴۷-۴۴۸). یکی دیگر از خصلت‌های ارزشمند اجتماعی، عفو و گذشت است. برخورد نرم و مهرآمیز در روابط اجتماعی، بسیار اثرگذار بوده

و زداينده بسيارى از كينه‌ها و آرام‌كننده طوفان مخالفت‌هاست. خداى متعال مى‌فرمايد: «وَجَزَاؤُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شورى/۴۰). در سیره اجتماعى پیامبر (ص) نیز مهربانى و سازش با مردم، ویژگی برجسته آن حضرت بود و روشى که باید از ایشان آموخت، مدارا کردن با مردم و رفتار نمودن با آنان، بر اساس اخلاق و معیارهای اسلامى است (رك: مجلسى، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵: ۲۹۱). نبى اکرم (ص)، افزون بر بيان دستورات الهى، در عمل نیز مظهر رحمت الهى و اهل گذشت بودند تا جایی که وقتى در مگه، برای دعوت مردم به خداپرستى با عكس‌العمل شديد مواجه گشت و قريشيان از هيچ‌گونه آزار و شکنجه و اهانت، نسبت به ایشان دريغ نورزيدند و او را فردى دروغ‌گو، ساحر و مجنون معرفی مى‌کردند؛ اما واكنش آن حضرت، همچنان هدايت، راهنمايى و دلسوزى نسبت به آنان بود (متقى هندی، ۱۴۰۹: ح ۲۹۸۸۳). اهميت اين مهرورزى، عفو و گذشت تا بدان جاست که آن حضرت، اُسرای مشرک جنگ بدر را با شرط باسواد نمودن ده مسلمان بخشيد و آزاد نمود و در زمان فتح مگه، مشرکان مگه را مورد بخشش قرار داد و فرمود: امروز، زمان رحمت و مهرورزى است و روز کينه‌توزى و انتقام‌جویى نیست. همچنین آن حضرت، باوجود نقض عهد بنى قينقاع، هيچ‌گونه خشونت و کشتار جدی، نسبت به آنان به کار نبرد و همچون گذشته، به نوعی، بخشش و گذشت را سرلوحه کار خود قرار داد و تنها به تبعيد آنان اکتفا نمود که شرح آن، پيش‌تر گذشت.

نتيجه

در اين جستار، بيان گرديد که برخى از مخالفان اسلام و شبهه‌افکنان، با استناد به ظاهر آيه ی (انفال/۵۸)، به طرح شبهاتى پيرامون اقتدارگرایی آن حضرت پرداخته و چنين گمان کرده‌اند که ترس و ظن، نسبت به خيانت طرف مقابل، مى‌تواند معيار نقض معاهده باشد؛ چنان‌که پیامبر (ص)، گناه یک يهودى در اهانت به یک زن مسلمان و ترس از فتنه احتمالى بنى قينقاع را بهانه حمله و قتل عام آنان قرار داده و اين پيمان‌شکنى را به نوعی، با اقتدارگرایی، ستم‌ورزى و سلطه‌جویى ایشان، مرتبط دانسته‌اند؛ درحالى‌که دقت در سیره و منش نبى اکرم (ص) به روشنى اثبات مى‌نمايد که آن حضرت داراى خُلُقِ عظيم بوده و همواره در تعامل با ديگران، با عطف و رحمت و مهربانى عمل مى‌نمود و هرگز داراى خلق تند و منش استبدادى نبود. همچنين با تحليل و بررسى مسائل مطرح‌شده، روشن گرديد که آن‌چه درباره اقتدارگرایی در روش حکومتى و سیره اجتماعى ایشان، در جنگ بين قينقاع، بيان گرديده، بى‌اساس و نادرست است، چراکه

برخورد پیامبر (ص) و مسلمانان با آنان، بدون خونریزی و حتی رها شدن یک تیر از سوی طرفین، پایان یافته است. همچنین به تبیین آیات و روایات فراوانی، پرداخته شد که بر لزوم پایبندی به معاهدات و پیمان نامه‌ها، تأکید بسیاری نموده‌اند. همچنین به تحلیل و بررسی گزارش‌های تاریخی، پرداخته شد که گویای عدم اقتدارگرایی و وجود استبداد در عملکرد آن حضرت هستند. همچنین به اثبات رسید که ترس مطرح شده در آیه یاد شده، ترس از قرائنی است که از آن‌ها نسبت به وقوع خیانت طرف مقابل، علم و نه ظن حاصل می‌گردد. ضمناً با توجه به مشابَهت جرم بنی قینقاع و بنی نضیر که همانا افساد فی الارض، بدون انجام قتل و سرقت بوده است، ثابت گردید که حکم یهودیان بین قینقاع، تبعید و نه قتل عام، بوده است. در چگونگی اخلاق اجتماعی آن حضرت نیز با وجود محورهای گوناگون در گفتار و رفتار، به تناسب مطالب مطرح شده در این جستار، به موضوعاتی همچون پایبندی آن حضرت به عهد و پیمان و مقدم نمودن عفو و گذشت بر انتقام جویی و کینه‌توزی، اشاره گردید.



منابع و مأخذ

- * قرآن کریم، مترجم: محمد مهدی فولادوند.
- * نهج البلاغه، سید رضی، (۱۳۸۴ ش)، مترجم: محمد دشتی، قم: مؤسسه امیرالمؤمنین (ع).
- ابن اثیر جزیری، علی بن محمد، (۱۳۸۵ ق)، الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر.
- ابن حبان، ابوحاتم محمد، (۱۳۹۳ ق)، کتاب الثقات، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن محمود، (۱۳۲۶ ق)، تهذیب التهذیب، هند: مطبعة دائره المعارف النظامیه.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۲۱ ق)، المسند. بیروت: مؤسسة الرساله.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۶۳ ش)، تاریخ ابن خلدون، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن سعد بغدادی، محمد، (۱۹۶۸ ق)، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر.
- ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰ ق)، التحریر و التنبیر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله، (۱۴۱۲ ق)، الاستیعاب، تحقیق: محمد البجاوی، بیروت: دارالجلیل.
- ابن عطیه، عبدالحق بن غالب، (۱۴۲۲ ق)، المحرر الوجیز، تحقیق: محمد عبدالسلام، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس، ابی الحسین، (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل ابن عمر، (۱۴۱۹ ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، تحقیق: جمال الدین میردامادی، چاپ سوّم، بیروت: دارصادر.
- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، (۱۴۱۲ ق)، السیره النبویه، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۵۳ ش)، مبانی سیاست، تهران: انتشارات توس.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، (۱۴۱۵ ق)، الاغانی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- اسماعیلی، سید محمد، (۱۳۹۸ ش)، «بررسی و نقد سه شبهه در دایره المعارف لیدن، پیرامون برخورد پیامبر (ص) با اهل کتاب»، شبهه پژوهی مطالعات قرآنی، سال اوّل، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ ش، صص ۱۳۵-۱۶۱.
- احمدی میانجی، علی، (۱۴۱۹ ق)، مکاتیب الرسول (ص)، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
- آشوری، داریوش، (۱۳۷۴ ش)، دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید.
- اکبری، ایمان، (۱۳۹۰ ش)، «تأملی بر دلایل برخورد پیامبر (ص) با یهود مدینه»، پژوهشنامه تاریخ، سال ششم، شماره ۲۳، تابستان ۱۳۹۰ ش، صص ۱-۱۸.
- آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، (۱۴۱۰ ق)، غررالحکم، قم: دارالاعلام الاسلامی.
- بستانی، فؤاد افرام، (۱۳۷۵ ش)، فرهنگ ابجدی، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوّم، بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲ ق)، صحیح بخاری، بیروت: دار النجاه.
- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷ ق)، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- جواد علی، (۱۴۰۸ ق)، المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دار الساقی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۴ ق)، الصحاح اللغة، تحقیق: احمد عبدالغفور، بیروت: نشر دارالعلم.
- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۹ ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت.
- حسنی، هاشم معروف، (۱۴۱۶ ق)، سیره المصطفی، بیروت: دار التعارف.
- حمیدالله، محمد، (۱۳۷۷ ش)، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، مترجم: سید محمد حسینی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- خالد، حسن، (۱۴۰۶ ق)، مجتمع المدینه قبل الهجرة و بعدها، بیروت: دار النهضة العربیه.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۷۳ ش)، سیره نبوی، چاپ اوّل، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و نشر
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷ ش)، لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دوگان، ماتیة، (۱۳۷۴ش)، «سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد»، مترجم: پرویز پیران، نشریه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۷-۹۸، صص ۴-۱۰.

ذهبی، شمس الدین، (۱۳۸۲ق)، میزان الاعتدال، بیروت: دارالمعرفه

ذهبی، شمس الدین، (۱۴۱۰ق)، تاریخ الاسلام، بیروت: دارالکتب العربی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دارالشامیه.

زمانی محبوب، حبیب، (۱۳۹۳ش)، «راهبرد پیامبر اکرم (ص) در برابر فتنه‌های یهودیان مدینه»، نشریه معرفت، سال ۲۳، شماره ۱۹۶، فروردین ۱۳۹۳ش، صص ۳۹-۵۰.

زینلی، بهمن؛ حسینی کجانی، سید محمد صادق، (۱۳۹۷ش)، «مقایسه تحلیلی نحوه انعکاسی غزوه بنی قینقاع در قرآن کریم و منابع تاریخی»، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۰۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۷ش، صص ۵۳-۷۷.

سبحانی، جعفر، (۱۳۸۵ش)، فروغ ابدیت. قم: بوستان کتاب.

سلهب، حسن. (۱۴۲۶ق)، غزوات الرسول (ص) و سرباه، بیروت: دار الهادی.

سمهودی، علی بن عبدالله، (۱۴۱۹ق)، وفاء الوفاء، بیروت: دار الکتب العلمیه.

سها، (۱۳۹۳ش)، نقد قرآن، بی جا: بی نا.

سیدباقری، سیدکاظم، (۱۳۹۰ش)، «ماهیت و مؤلفه های قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم»، فصلنامه کتاب نقد، سال ۱۳، شماره ۵۹-۶۰، صص ۶۷-۱۱۲.

سیدقطب، (۱۴۰۸ق)، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴ق). الدر المنثور، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

شیر، عبدالله، (۱۴۰۷ق). الجوهر الثمین، چاپ اول، کویت: مکتبه الالفین.

شجاعی زند، علیرضا، (۱۳۷۶ش)، «اقتدار در اسلام». فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۵، صص ۲۰۷-۲۱۹.

شوکانی، بدرالدین، (۱۴۱۴ق)، فتح القدر، دمشق: دار ابن کثیر.

صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، (۱۳۸۵ق)، علل الشرایع، چاپ اول، قم: انتشارات داوری.

صلابی، علی محمد، (۱۴۲۸ق)، غزوات الرسول (ص)، قاهره: مؤسسه إقرأ.

طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۰ق)، المیزان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طباطبایی، سید جواد، (۱۳۸۱ش)، مفهوم ولایت مطلقه، تهران: نشر نگاه معاصر.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان. بیروت: دارالمعرفه.

طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۸ق)، تاریخ طبری، بیروت: دارالکتب العلمیه.

طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران: چاپ سؤم، نشر مرتضوی.

طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

عاملی، سید جعفر مرتضی، (۱۴۲۶ق)، الصحیح من سیره النبی الاعظم، قم: دارالحديث.

فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، چاپ سؤم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فرهانی منفرد، مهدی، (۱۳۷۵ش)، «بنی قینقاع»، دانشنامه جهان اسلام. بنیاد دایره المعارف اسلامی.

فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵ق)، الصافی، تصحیح: حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر،

قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴ش)، الجامع لاحکام القرآن، تهران: نشر ناصر خسرو.

کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

لاریجانی، محمد جواد، (۱۳۷۲ش)، نقد دینداری و مدرنیسم، تهران: نشر اطلاعات.

متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۹ق)، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرساله.

مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۸۶ش)، میزان الحکمه، مترجم: حمیدرضا شیخی، قم: مؤسسه دارالحديث.

مسعودی، علی بن حسین، (بی تا)، التنبيه و الاشراف، قاهره: چاپ الصاوی.

مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

معلوف، لويس، (۱۳۸۹ش)، *المنجد*، مترجم: محمد بندر ریگی، تهران: انتشارات اسلامی.

معین، محمد، (۱۳۷۱ش)، *فرهنگ فارسی معین*، تهران: نشر امیرکبیر.

مک لین، ایان، (۱۳۸۱ش)، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*. مترجم: حمید احمدی. چاپ اول: نشر میزان.

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، *تفسیر نمونه*، تنظیم: جمعی از فضلاء، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مؤدب، سیدرضا؛ عزتی، محمدرضا، (۱۳۹۸ش)، «نقد و بررسی شبهات قرآنی جنگ های پیامبر (ص) با یهود»، رساله دکتری، دانشگاه قم.

میرشکاری، جواد، (۱۳۹۶ش)، *فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان*، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان فارسی.

نوری زنجانی، محمد اسماعیل، (۱۳۹۳ش)، «آیات مرتبط با رخدادها؛ سرانجام یهود بنی قینقاع»، نشریه مبلغان، شماره ۱۸۰، مرداد و شهریور ۱۳۹۳ش، صص ۱۷-۲۵.

واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹ق)، *المغازی*، قاهره: چاپ افست.

وزام بن ابی فراس حلّی، مسعود بن عیسی، (۱۴۱۰ق)، *تنبيه الخواطر*، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات.

وینسنت، اندرو، (۱۳۷۱ش)، *نظریه های دولت*، مترجم: حسین بشیریه. تهران: نشر نی.

یاقوت حموی، ابن عبدالله، (۱۴۱۶ق)، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر.

